

خدا، ریشه‌ی بنیادین صلح

دکتر هاک جا هان مون

تور سخنرانی کره، ژاپن، و آمریکا
اوت و سپتامبر سال دوهزار و دو



هفت میلیون نفر برادران و خواهران سرزمین پدری!
هفتاد میلیون نفر مردم دنیا! و هفتصد میلیون زوج برکت گرفته
در دنیای روح!

ما سرانجام به عهدی براستی تاریخی و مشیت شده گام
نهادیم. عهدی که در آن بخت و اقبال بهشتی بسوی ما سرازیر
شده است و این زمانی است که ما در آن دنیای ایده‌آل صلح‌آمیز
را بر پا خواهیم کرد، چیزی که بهشت و زمین بمدت شش
هزار سال در انتظار آن بوده‌اند. یعنی اینکه اکنون زمان تاسیس
پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح فرارسیده
است.

همانطور که خداوند برای گسترش مشیت الهی در طول
تاریخ کار و تلاش داشته است، با توجه به دوره‌ی زمانی و
حوزه‌های فرهنگی متفاوت، رشد مذاهب مختلفی را امکان پذیر
ساخت، انسانها در درون این حوزه‌های مذهبی برای تحقق یک
دنیای صلح آمیز بدون وقفه در تلاش بوده‌اند.

با اینحال، حتی امروز بشریت در رنج و عذاب می‌نالد،
چون قادر نبوده است خود را از تمامی انواع رفتارهای فاسد و
غیراخلاقی رها سازد. به همین شکل مردم امروز از درک
چگونگی موقعیت خودشان متحیر می‌شوند، وقتیکه درمی‌یابند در ریشه‌کنی جریانات غیراخلاقی شکست خورده‌اند، چیزی
که اکنون با تمامی قوا بسان طوفانی خروشان هجوم آورده و با موجهای متلاطم آنها را جاروب می‌کند. این تصویری است
که انسان متمدن امروز از خود ترسیم کرده است.

آیا این موضوع به آن معنا است که برای ما بطور ابدی امید وجود ندارد؟ من به اتفاق شوهرم رورند سان میانگ
مون زندگی خودمان را وقف ترویج کلام خدا کرده‌ایم. این پیامهای نبوی بعنوان حقیقتی مسلم در ورای محدودیتهای واقعی
محیط و عهد ما مورد تأیید قرار گرفته‌اند.

من امروز یکبار دیگر با در دست داشتن پیامی از خدا به حضور شما آمده‌ام. باور داشتن یا نداشتن این موضوع
چیزی است که خودتان باید تصمیم بگیرید ولی من محکم و راسخ در اینجا در جایگاه خدا ایستاده‌ام تا پیام او را به بشر در
آخر زمان برسانم. موضوع سخنان من "خدا، ریشه‌ی بنیادین صلح" است.

من خالصانه امیدوارم که شما قلبتان را بگشائید. من از شما می‌خواهم که آن حکمت و فرزاندگی را پیش گیرید که در
خور دریافت متواضعانه‌ی اخطار خدا به شما ساکنین آخر زمان، دوره‌ی مملو از نادانی و سرگردانی، است.
در اصل قرار بود تا انسانها در باغ عدن متمرکز بر خدا از آزادی، ایده‌آل و صلح ابدی در لذت و شادی باشند. اما
بواسطه‌ی سقوط اجداد ما، آدم و حوا، چنین دنیای اصیلی هرگز تحقق نیافت.

از همان روزی که سقوط روی داد، يك تاريخ رنج و عذاب بر روی زمین آغاز شد. انسانهایی که قرار بود با عشق
راستین و ایده‌آل راستین زندگی کنند، فاقد ایده‌آل راستین شده و حتی نمی‌دانستند که عشق راستین چه چیزی است. به این
ترتیب انسانی که قرار بود تا در يك محیط شادی بخش زندگی کند، آن باغ شادی را از دست داد. انسانی که قرار بود تا با
سر دادن آواز آزادی و صلح در برابر خدا بطور قلبی یکی شده، برخوردار از کمال شادی، شکوه و عظمت را به او
بازگرداند، قادر نبود که چنین ماهیتی را بتصویر بکشد.

شیطان والدین راستین ما، خانواده‌ی راستین ما و برادران و خواهران راستین ما را بی حرمت ساخت. او قبایل راستین، جامعه‌ی راستین، کشور راستین و دنیای راستین ما را آلوده کرد. این همه‌ی آن چیزی نیست که از او سرزده است. او کسی است که خدا را مجبور ساخت تا شش هزار سال گذشته تا به این زمان را در بدبختی و عذاب سر کند. سقوطی اینچنین آغازگر تاریخ مرگ بر روی زمین بود. از آن روز به بعد زمین به جای اینکه سرزمین تمام عیار صلح بشود، به سرزمین ناسازگاری مبدل شد و از آن روز که مرگ بر روی زمین سایه افکند، انسان به جای صلح به راه تاریخ مرگ رفت.

باید بدانیم که ناسازگاری ممتد بین روح و جسم در درون فرد وجود دارد. بین اعضای خانواده نیز ناسازگاری خانوادگی وجود دارد که به ناسازگاری در سطح کشور و دنیا گسترش پیدا کرده است و امروز جایی را بر روی زمین نمی‌توان یافت که از ناسازگاری آزاد و رها بوده باشد.

بعبارت دیگر تمامی این مسائل نتیجه و ثمره‌ی سقوط انسان می‌باشد. در میان کشورهای بسیار جهان این امکان وجود دارد که در محیطی ناسالم کشوری با بذر خوب داشته باشیم و همچنین در محیطی سالم کشوری با بذر بد داشته باشیم. اگر تمامی این دنیا بذری خوب می‌شد، دقیقاً بسان آنچه که در ازل در نظر گرفته شده بود این دنیا بر روی درخت خوب بعنوان شکوفه‌ای خوب در محیطی خوب رشد می‌کرد، بدون هیچ شکی امروز این دنیا، دنیای صلح‌آمیز، دنیای امید بخش و مطمئن برای آیندگان می‌شد.

اما بدبختانه این دنیایی که هم اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای صلح و دنیای مطمئن برای آینده نیست، بلکه دنیای آمیخته از خوبی و بدی است. در چنین موقعیتی محیط پلیدی بیشتر از محیط خوبی قابل مشاهده است. در یک چنین محیطی احاطه شده با پلیدی، هر چند هم که بذر خوب باشد، امکان برداشت میوه‌ی خوب وجود ندارد. با مشاهده‌ی تاریخ بشری نیز چنین چیزی را خواهیم دید، اگر تک تک افراد شکل دهنده‌ی جامعه‌ی بشری نتوانند در خوبی زندگی کنند، جامعه‌ی بشری نیز قادر به زندگی در خوبی نیست.

در صورت عدم وجود جریان عمل سقوط، انسان باغ بهاری ایده‌آل را بوجود می‌آورد و خود بعنوان موجودی مستعد در دادن شادی به خداوند در این باغ بهاری ایده‌آل رشد می‌کرد. بدینوسیله بواسطه‌ی انسان بالغ گل‌های دنیای متمدن اصیل به شکوفه می‌نشست. انسان در حین آفرینش این دنیای متمدن از یک زندگی صلح‌آمیز و شادی بخش برخوردار می‌بود. بسان گردش سالانه‌ی طبیعت در طی چهار فصل، تاریخ بشری نیز باید از یک دوره‌ی چهار فصل – دوره‌ی بهاری، دوره‌ی تابستانی، دوره‌ی پاییزی و دوره‌ی زمستانی – طی طریق کرده و ابدی بشود، با این همه بواسطه‌ی جریان عمل سقوط، انسان نتوانست در جامعه‌ی بشری عهد امید، آغازی شادی بخش و شکوهمند را مشاهده کند.

بعبارت دیگر قابیل و هابیل فرزندان اجداد اولیه‌ی بشری، آدم و حوا، فرزندان متولد شده متمرکز بر عشق خدا نبودند. قرار بود که آدم و حوا نسب خونی راستین خدا را بوجود آورند، ولی برعکس از طریق جریان عمل سقوط، نسب خونی شیطان را بوجود آوردند. به همین دلیل فرزندان که آنها بوجود آوردند فرزندان خدا نبودند بلکه راهی جز این نداشتند که فرزندان شیطان پلید بشوند. به همین سبب، عیسی در کتاب یوحنا (سوره‌ی هشت آیه‌ی چهل و چهار) مردم را مورد خطاب قرار داده و گفت: “شما فرزندان پدر واقعی‌تان شیطان می‌باشید و دوست دارید اعمال بد او را انجام بدهید.” آدم و حوا، اولین اجداد رانده شده از حوزه‌ی خدا هستند. اما در اصل از خدا با این مضمون برکت دریافت کرده بودند که “آدم و حوا دوستداشتنی! من شما را بعنوان سرور باغ عشق، هدف تمامی جهان هستی و دنیای ایده‌آل آفرینش آفریده‌ام، شما سرور، والدین و پادشاه صلح و شادی هستید.” و آدم می‌بایست بطور ابدی در میان تمامی نسل‌های بشری پادشاه زمین و بهشت می‌شد.

بدنبال آفرینش بهشت و زمین و شکل‌گیری ایده‌آل خدا و انسان، اینکه نخستین سرور راستین، والدین راستین و پادشاه راستین چه کسی می‌توانست باشد، پاسخ کسی جز آدم اولین جد ما نبود.

در این صورت، چه چیزی انسان را به راه هولناک سقوط سوق داد؟ در یک عبارت ساده، سقوط زمانی شکل گرفت که انسان دیدگاه متمرکز بر خود را پیشه‌ی خود ساخت. این چیزی جز افکار و رفتار بینهایت خودخواهانه‌ی امروز نیست، راه زندگی که آشکارا محیط اطراف مان را با ناپاک‌کیها آلوده ساخته است. این اولین قصوری است که ما را در مسیر سقوط به پائین کشیده است.

من از این رفتار قابل سرزنش سخن می‌گویم که مردم قبل از اندیشیدن در مورد موقعیت و وضعیت دیگران، به منفعت و راحتی خودشان می‌اندیشند. من به طرز تلقی شرم‌آوری اشاره می‌کنم که مردم بدانوسیله در پی نجات خود هستند بدون اینکه به مرگ و زندگی دیگران توجهی داشته باشند. اینها آثار بجا مانده‌ی رفتاری است که به ارمغان آورنده‌ی سقوط بود. ولیکن چنین چیزی هدف اصلی نبود که خدا در آغاز آفرینش طرح ریزی کرده باشد. خدا خواستار چنین دنیایی نبود، انسان نیز متولد شدن و زیستن در یک چنین دنیایی را طلب نمی‌کرد.

بنابراین خدا پاکسازی این تاریخ حزن‌انگیز و بازگشت به دنیای صلح، دنیای شادی، دنیای آزادی و دنیای خوبی مورد نظر را هدف خود قرار داده و به دست و پنجه نرم کردن با این دنیای سقوط کرده پرداخت. این دقیقاً همان راه بازسازی یا راه مشیت الهی برای رستگاری می‌باشد.

بشریت با اینکه بازماندگان آدم و حوای سقوط کرده شدند، ولی بواسطه‌ی باقی ماندن ذات اصیل خواهان دنیای اصیل در وجود هر فردی، آنها در تمامی طول تاریخ در پی دنیای مورد نظر خدا بوده‌اند. این آرزوی موعود امروزه بعنوان يك ایده‌آل باقی مانده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

خدا با توجه به اوضاع و احوال هر عهد، به بشریت فرصت دریافت ایده‌آل و قلبی نوین را داده است و به این ترتیب تا به این زمان بارها و بارها مشیت خود را به پیش برده است.

اگر وجودی مرکزی با صلاحیت به حرکت درآوردن بهشت و زمین متمرکز بر این ایده‌آلها پدیدار نشود و اگر مردمی که بتوانند همراه با آن شخص مرکزی، حول و حوش محور بهشت و زمین به گردش درآیند، پدیدار نشوند، آنگاه آزادی، صلح راستین و دیگر ایده‌آلها هرگز بر روی زمین تحقق نخواهند یافت، در این صورت چیزی جز تحمل راه بازسازی از طریق غرامت به حدی غیرقابل تصور نصیب بشریت نخواهد شد.

خدا به خاطر چنین شرایطی نمی‌توانست در شکوه و جلال در پی ما باشد. همینطور نمی‌توانست در صلح، آزادی و ایده‌آل به جستجوی ما برآید. برعکس او تنها با پیش گرفتن راه صعب‌العبور پیشکش قربانی می‌توانست به جستجوی ما بیاید. این امر بخاطر راه بازسازی از طریق غرامت بود.

اگر آن زمان فرا نرسد که ما بتوانیم غم و اندوه قلب خدا را بزدا کنیم، لحظه‌ای که بتوانیم قلب او را لمس کنیم، مشاهده ی صلح در میان ابناء بشری و البته به نتیجه رسیدن ایده‌آل آفرینش خدا بر روی زمین غیر ممکن خواهد بود.

ما مسئول آزادی خدا از این غم و اندوهی هستیم که بسان صخره‌ی عظیمی در قلب او خانه کرده است. اما امروز متأسفانه روحانیت و معتقدان به عیسی در برابر این حقیقت کور و کر هستند. ما بعنوان انسانهای سقوط کرده باید به حالت قبل از سقوط بازگردیم. بعنوان انسانهایی که خدا را از دست داده‌اند باید به وضعیتی بازگردیم که در آن با خدا بوده‌ایم و بعنوان انسانهایی که والدین راستین بشری را از دست داده‌اند باید به وضعیتی بازگردیم که در آن با والدین راستین بوده‌ایم.

ما بایستی در مقام فرزند، در باغ صلح متمرکز بر خدا و والدین راستین زندگی کنیم و عدم نیل به آن جایگاه امری نادرست خواهد بود. تحقق این هدف چیزی است که امروز مفهوم "مشیت رستگاری" را برای باقی ما گذارده است. خداوند قادر متعال چه استراتژی را برای تغییر این دنیای جهنمی به يك دنیای صلح‌آمیز بکار می‌گیرد؟ در اصل، اگر انسان سقوط نکرده بود، روح و جسم ما متمرکز بر عشق خدا بوده و با یکدیگر در وضعیت ناسازگاری بسر نمی‌بردند. اما بواسطه‌ی سقوط در جایگاهی متضاد با یکدیگر قرار گرفته‌اند. به همین خاطر خدا بارها و بارها تلاش کرد تا مراحل تاریخ را بازسازی نموده، به صلح جهانی نائل آمده و زمینه‌ای برای استقرار خود بوجود آورد. ضروری است که ما از این موضوع آگاه بشویم که برای انجام این هدف، خدا از طریق قواعد و تشریفات خسته‌کننده‌ی مذهبی، يك تاریخ سراسر فداکاری و درد و رنج را با نام تاریخ رستگاری یا تاریخ بازسازی رقم زده است.

ولیکن اگر ما بدون تاسیس استاندارد قلب به يك دنیای ایده‌آل نائل بشویم باید در يك مقطع زمانی خاصی همه چیز را دوباره سازماندهی کنیم. هر چقدر هم ایده‌آلی والا داشته باشیم، هر چقدر هم برای به ارمغان آوردن دنیای صلح‌آمیز قدرت و الاثی داشته باشیم، اگر فردی که با اندیشه‌ی بسیار به آن دنیا نظر دوخته و خود را با چگونگی گردش آن یگانه ساخته باشد، فاقد استاندارد ضروری قلب باشد، هیچگونه ارتباط اطمینان بخشی با آن دنیای موعود نخواهد داشت.

هدف موجودات جهان خلقت که از جانب آفریننده‌ی مطلق خلق شده و از او عشق دریافت کرده‌اند، یکی شدن با آفریننده است. بنابراین اگر قرار است که انسان، سرور جهان آفرینش در مقام فاعلی قرار بگیرد، بدون هیچ تردیدی بایستی تجسم قلب خدا بشود. چنین قلبی يك گواهی برای تصدیق رابطه‌ی والدین- فرزند بین خدا و انسان است و صد البته که حلقه‌ی ارتباطی بشریت با دیگر موجودات آفرینش نیز می‌باشد.

با این همه برای نیل به چنین دنیای ایده‌آل صلح‌آمیز یعنی بازسازی دنیای ایده‌آل اصیل آفرینش، بدون هیچ تردیدی باید شرطهای غرامت برپا شود. ما بایستی از دوره‌های پرداخت غرامت طی طریق کنیم. منظور از "بازسازی از طریق غرامت" چیست؟ هر وقت چیزی موقعیت اصیل خود را از دست بدهد، آنگاه برای بازسازی به مقام و موقعیت اصلیش باید شرطهای خاصی برپا شود که برپایی چنین شرطهایی را بازسازی از طریق غرامت می‌نامیم. ما شاهد آن هستیم که مردم بطور عمومی به عبارت "غرامت" اهمیت خاصی نمی‌دهند، زیرا بدرستی از معنای آن آگاهی ندارند.

اگر تنها بهشت و زمین، خدا و ما وجود می‌داشت، در فرهنگ لغت نیازی به کلمه‌ی "غرامت" نمی‌بود. بواسطه‌ی شیطان، مسبب سقوط اولین اجداد بشری، این کلمه در فرهنگ لغت ما قرار گرفت. اگر شیطان وجود نمی‌داشت نیازی به غرامت نبود، نیازی به عبارت "اتحاد مذاهب" نبود که اکنون ما آن را با تمامی قدرتمان اعلام می‌کنیم و دنیایی فاقد نیاز به عبارتهایی چون "آزادی خدا" یا "آزادی بشریت" و دیگر عبارتهای مشابه شکل می‌گرفت.

چون سقوط به ارمغان آورنده‌ی ویرانی زندگی بشری، تاریخ شکست، اضطراب و تاریخ جنگ بود، برای پاکسازی این تاریخ و حل و فصل مشکلات بنیادی، ما بایستی در جهت نیل به آن سرچشمه اصیل، يك زندگی عشق راستین شکل گرفته برای خاطر خدا، بشریت و تمامی آفرینش را پیش بگیریم. بدون چنین چیزی ما قادر به یافتن سرچشمه‌ی صلح نیستیم و بدون سرچشمه‌ی صلح، دستیابی به دنیای صلح غیر ممکن خواهد بود.

حضرت عیسی در ظهورش بر روی زمین چه کرد؟ او در عین رودروئی با فشارها و سختی‌ها و گام نهادن در راه صلیب، عشق خود را به مردم اعلام کرد. او کسی است که متمرکز بر عشق صلیب به پیش رفت. عشق بمعنای دریافت کردن نیست، بلکه او حتی در برابر دشمنان گفت که آنها را دوست می‌دارد.

در زندگی شما نیز همینطور، باید جهت خود را از "نیاز به دریافت عشق" به "نیاز برای دادن عشق" تغییر دهید و آن لحظه که این استاندارد جهانی شد، دنیای صلح‌آمیز فرا خواهد رسید. در جائیکه احساسات مردم تنها بر دریافت عشق متمرکز کرده باشد دنیای صلح‌آمیز هرگز وجود نخواهد داشت. والدین ما تنها والدین ما نیستند، برادر و خواهر ما تنها برادر و خواهر ما نیستند، فرزندان ما نیز تنها فرزندان ما نیستند. اگر شما شخصیتی بشوید که احساس کند تمامی مردم والدین او، برادر و خواهر او و فرزندان او هستند و با آنها چنین رفتار کنید، آنگاه قادر نخواهید بود که به سیل عظیم مردم سرگردان این دنیای مرگ نظر دوخته و اشک نریزید.

وقتیکه دختران و پسران جوان را مشاهده می‌کنید که در عیاشی و مواد مخدر غوطه‌ور هستند، این اجبار را در خودتان احساس می‌کنید که تمامی زندگی خودتان را برای نجات آنان وقف کنید، بگونه‌ای که آنها فرزندان خود شما هستند. این يك نشانه از عشقی ناخودآگاهانه است که نه در پی گرفتن بلکه در پی دادن می‌باشد.

اتحاد شرط اولیه برای آزادی و صلح است. برای لحظاتی به زندگی يك شوهر و زن توجه بفرومائید. اگر آن دو یکی نشوند، چگونه می‌توانند آزادی زناشویی راستین را تجربه کنند؟ اگر شوهر و زن یکی نباشند، آنگاه امیدی برای ایجاد هماهنگی در خانواده وجود نخواهد داشت و صلح در آن خانه يك رویای غیرممکن خواهد شد.

تا زمانیکه ما نتوانیم در میان افراد، خانواده‌ها و البته در سراسر دنیا انسانی مستعد بسازیم که بتواند اعلام کند که "عشق گرفتاری نیست بلکه دادنی است"، دنیای متحده و جهان صلح‌آمیز بوجود نخواهد آمد. اگر در برابر خدای تغییرناپذیر انسانی متغیر بشویم، به خدا توهین کرده‌ایم و اگر در برابر عشق تغییرناپذیر، عشقی متغیر را به اجرا درآوریم، به تقدس عشق بی‌حرمتی کرده‌ایم. ما بایستی خود را با استانداردی مسلح کنیم که از طریق آن بتوانیم با خدا در اندوه و شادی سهیم بشویم، در نقطه‌ای تغییرناپذیر پایه برای صلح در قلمبان را برپا نموده، و همینطور زمینه برای آزادی و شادی را بوجود آوریم.

اینگونه متمرکز بر آن استاندارد، باید حرکتی برای نیل به تسلط تمام عیار بر جسم ما شکل گرفته و استعدادی راستین در درون ما برای متحد ساختن دنیا بر روی زمین طلوع نماید. حرکت جهانی نوین شکل گرفته توسط عیسی چنین حرکتی بود.

این سخنان، آخرین اخطارهای آخر زمان از جانب خدا به بشر غرق در آبهای گل‌آلود دنیای فاسد هستند و این وظیفه‌ای مقدر شده برای همه‌ی ما است. این موضوع نه سرنوشت ما بلکه تقدیر ما است. تقدیر متغیر نیست. سرنوشت می‌تواند با کار و تلاش فرد تغییر یافته و دوباره سازماندهی شود ولی نمی‌توان تقدیر را تغییر داد. تقدیر مشیتی مطلق و تغییرناپذیر است.

عزیزان! در زندگی بر روی زمین کسی وجود نداشته است که لااقل یکبار در پی سرچشمه‌ی صلح و شادی نبوده باشد. سرچشمه‌ی صلح و شادی کجا است؟ این سرچشمه در کشور آمریکا، یا کشور کره و یا سازمان ملل نیست. مشکل چیست؟ موضوع اساسی آن است که انسان همراه با روح و جسم ناسازگار، چگونه می‌تواند در درون خود از صلحی جهان شمول برخوردار بوده و بسوی دنیای شادی بخش گام بردارد؟

آتش توپخانه‌ی يك جنگ شش هزار ساله در قلب کوچک ما همچنان شعله‌ور است. جنگ جهانی اول نبردی هولناک بود و البته جنگ دوم جهانی نیز نبردی دهشتناک بود. اگر چه چنین جنگ‌هایی بطور نسبی رویدادی کوچک در يك دوره بزرگ هستند، ولی هیچکدام از این دو جنگ بیش از پنج سال دوام نداشتند.

تضاد و درگیری موجود بین روح و جسم در درون هر کدام از شما بدترین نوع جنگ می‌باشد. این جنگی است که پایانی نمی‌شناسد و نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیرش فساد و تباهی را در ما هر چه بیشتر تسریع می‌کند. هر کسی آتش گلوله‌های توپخانه‌اش را بسوی خود گشوده است. یعنی اینکه رو در روئی روح و جسم به جنگ سهمگین حوزه‌ی خوبی و پلیدی بین خدا و شیطان مبدل شده است.

اما چگونگی آزادی انسان گرفتار در درون این فضای مه‌آلود و در پشت این دیوارهای بسته موضوع اساسی است. به ورزش بادی نیاز است که بتواند این مه را براند و نیروئی که این دیوار سربفلك کشیده شده را فرو ریزد. این دوره‌ی جنگ و تکاپوی ما می‌باشد.

باید بر خواب غلبه کرد، بر گرسنگی نیز باید غلبه کرد و پس از آن غلبه بر امیال جنسی غیراصولی باید انجام شود. به همین دلیل رورند مون، در تمامی دوره‌ی زندگی خود این شعار "قبل از تسلط بر جهان هستی، باید بر وجود خودمان تسلط کامل داشته باشیم" را پیش روی خود قرار داده و جنگاورانه به پیش رفت.

در کتاب مقدس بشر امروز را "یتیم" نام نهاده است. کشور نیز "ملت بی صاحب" نامیده شده است. آیا تا بحال - در هر شرایطی- روح شما لحظاتی متبرک با صلحی آرامش بخش را تجربه کرده است؟ آیا برای کشور شما مالک و صاحب وجود دارد؟

به اوضاع و احوال واقعی زندگی روزمره‌ی خود توجه کنید. آیا می‌توان میهن پرستی راستین را یافت که بتواند این کشور و این ملت را برآستی دوشت داشته، به آن زندگی داده و اتحاد آن را به واقعیت درآورد؟ آیا کسی می‌تواند به جوانان فاسد و بیمار این کشور اندیشه و ایده‌آلی را ارائه داده و نشان بدهد؟

برآستی به جز این راه رقت‌انگیز، صعب العبور و تحریم شده راه دیگری وجود ندارد. سرچشمه‌ی تمامی چنین چیزهایی عدم دستیابی تک تک ما به استاندارد روح واحد، جسم واحد و قلب واحد است. بدون اتحاد روح و جسم، چگونه می‌توان به هماهنگی خانوادگی و همینطور صلح ملی و جهانی نائل آمد؟

میل و آرزوی روح ما در نیل به اتحاد، صلح و شادی يك حقیقت تغییر ناپذیر و ابدی است. اما مشکل جسم است. جسم بمثابة جایگاه و خانه‌ی روح، بر اساس فرمان روح عمل نکرده است، هر لحظه فکر خود را تغییر داده است، جهت خود را عوض کرده است و از خود چهارچوبی ساخته است که بدرستی نمی‌توان با آن سروکار داشته باشیم.

چهارچوب جسم ما حوزه‌ی پادشاهی شیطان می‌باشد به همین دلیل پل مقدس با این گفته به سوگواری نشسته بود: "در درون من روح و جسم من با پیروی از دو قانون در ناسازگاری هستند. آه که من چه فرد بدبختی هستم. آیا کسی وجود دارد که مرا از این محنت و سرگردانی نجات بدهد؟"

با نگاهی عمیق به وجودمان، عناصری را مشاهده می‌کنیم که با مد نظر داشتن دو هدف جداگانه‌ی خوبی و بدی در حال فعالیت هستند. اگر روحی با نیت خوبی وجود دارد، درست در نقطه‌ی مقابل آن جسمی با نیت بدی نیز وجود دارد. اگر این مسئله حل و فصل نشود، حاکمیت جسم بر وجود ما همواره با آن هیبت هیولانگونه‌اش در طول تاریخ وجود خواهد داشت. بیانات حاکی از سوگواری پل مقدس اشاره به این موضوع می‌باشند.

عزیزان! دستیابی به صلح جهانی در راه جنگ حاصل نمی‌شود. پول، قدرت و دانش نیز حلال این امر نیستند. قدرت سازمان ملل نیز قادر به انجام چنین چیزی نیست. امیال خودخواهانه‌ی افراد و جستجوی عاجزانه برای کسب منفعت فردی در سطح سازمان ملل به هیچوجه نمی‌تواند پایه‌ای برای انجام این امر بشود. تا زمانیکه طبیعت سقوط کرده در وجود ما باقی مانده باشد، صرفنظر از اینکه فرد تا چه اندازه آواز ایده‌آلها را سر می‌دهد و یا برای نیل به صلح فریاد می‌زند، تاریخ همواره با درگیری و آشفتگی در سردرگمی خواهد بود. به همین دلیل این نتیجه حاصل شده است که تا ریشه‌کنی کامل طبیعت سقوط کرده، راه صلح کشف نخواهد شد.

استاندارد صلح جهانی در دور دستها، در انتهای تاریخ نیست، بلکه در جایی است که هر کدام از ما می‌تواند روح و جسم ناسازگار خود را متحد سازد. هر چه اختلاف و شکاف بین روح و جسم بیشتر باشد، درگیری و درد و رنج حاصله از آن نیز وسیعتر خواهد بود.

روح پست نگهبانی خدا و جسم خط مقدم جبهه‌ی شیطان است. بنابراین لازم است تا ما فاصله‌ی بین این دو را کم کرده و آنها را از انفجار در يك رودروئی دور نگه داشته و سرانجام آنها را متحد سازیم. ما برای بیرون کشیدن تمام عیار ریشه‌ی طبیعت سقوط کرده و نیل به قلبی واحد و یگانگی روح و جسم، به والدین راستین نیاز داریم. ما تنها از طریق ملاقات والدین راستین، یعنی کسانی که می‌توانند نسب خونی شیطانی به ارث رسیده از جانب والدین دروغین را از میان بردارند، می‌توانیم این نسب خونی به ارث رسیده‌ی اجباری را ریشه کن کنیم. ما بایستی به ملاقات والدین راستین شتافته، از آنها حقیقت عشق راستین را دریافت کرده و با زیستن برای دیگران يك زندگی عشق راستین را پیشه‌ی خود کنیم.

عزیزان! برای لحظاتی به جهان نظر بیافکنید. می‌دانیم که مشکلات بسیاری از درگیری بین شوهر و زن گرفته تا مشکلات درونی و بیرونی یا جنگهای ملی وجود دارند که تعداد و چگونگی آن ورای اندیشه‌های ما است. به همان نسبت زمینه و دلایل بسیاری هم برای شکل‌گیری آنها وجود دارد. اما در بررسی عمیق و ریشه‌ای مسائل، مشکل موجود بین مرد و زن نتیجه می‌شود.

برآستی نمی‌توان انکار کرد که با نقبی به درون مشکلات، هر چقدر هم که بزرگ باشند، سرانجام در می‌بایم که همه ی آنها از مسئله‌ی درگیری مرد و زن آغاز شده‌اند. یعنی اینکه مشکل خانوادگی گسترش پیدا کرده و به سطوح مختلف جامعه، کشور و دنیا سرایت کرده است. بنابراین اگر ما فقط می‌توانستیم مشکلات موجود بین مردان و زنان در هر خانواده، جامعه، کشور و در سطح جهانی را حل و فصل کرده و يك الگوی استاندارد تاسیس کنیم، آنگاه دنیا، دنیای متحد و صلح‌آمیز، یا همان دنیای ایده‌آل اصیل آفرینش می‌شد.

خدا در اصل در نظر داشت تا متمرکز بر اولین اجداد بشری، آدم و حوا، يك دنیای صلح راستین بر روی زمین برپا نماید. اگر آنها سقوط نکرده بودند و براساس خواست خدا رشد نموده و شخصیت خود را به کمال می‌رساندند، آنگاه همراه با برکت الهی يك خانواده‌ی ایده‌آل شکل داده و پادشاهی بهشتی فاقد گناه و درد را بنا می‌کردند.

آن دنیا يك دنیای ابدی صلح می‌شد و انسانها نسل اندر نسل نه فقط در مقام دختران و پسران مستقیم خدا با او ارتباط می‌داشتند، بلکه در رابطه‌ی آزاد با اولین اجدادشان در دنیای روح، از يك زندگی سراسر شادی لذت می‌بردند. این دنیا، دنیائی می‌شد که در آن خوبی تسلط مطلق می‌داشت و مردم در دست زدن به گناه ناتوان می‌بودند. آیا در چنین دنیائی امکان درگیری بین روح و جسم یا ناهماهنگی خانوادگی وجود می‌داشت؟ شیطان که با پیش گرفتن راه خود برای هزاران سال بشر و دنیای روح را به فساد کشانده است، حتی نمی‌توانست چهره‌ی پلید خود را نشان بدهد.

تاریخ بشری با اشتباه بسته شدن اولین دکمه آغاز شد، با اینحال خدا ما را رها نکرد. برعکس بمدت شش هزار سال قلب و وجود خود را در مشیت بازسازی برای یافتن فرزندان از دست رفته‌اش گذاشته است. او حتی یکبار از آفرینش انسان ابراز پشیمانی نکرد. او هرگز در روبرو شدن با توانائی شیطان در پیش گرفتن راه خودش دلسرد نشد. او با بخشش، از خودگذشتگی خالصانه و عشق راستین برای پیشبرد مشیت بازسازی کار و تلاش داشته است.

اینکه شما امروز به این فرصت نائل آمده‌اید تا از طریق این سخنان کمی بیشتر درباره‌ی خدا مطالعه نمائید، اتفاقی یا شانسی نیست. شما باید در برابر خدا و اجدادتان، که شما را تا به اینجا راهنمایی کردند، قلبی قدران داشته باشید.

اکنون وظیفه‌ی ما بر روی زمین، کامل کردن شخصیت خودمان از طریق یگانگی روح و جسم، بازسازی خانواده‌های متلاشی شده تحت تسلط شیطان و تاسیس خانواده‌های راستین است. خدا در خانواده‌ای که بتواند حوزه‌ی یگانگی سه نسل را تاسیس کند، مستقر خواهد شد. آن خانواده به پدر بزرگ و مادر بزرگشان (اولین نسل) به گونه‌ای ملازمت خواهند کرد که انگاری به خدا ملازمت می‌کنند، در برابر والدین (دومین نسل) اطاعت مطلق را بتصویر خواهند کشید و با شوهر و زن مطلق به فرزندان (نسل سوم) تولد داده و آنها را در پاک‌ی عاری از گناه پرورش خواهند داد. آنگاه خانواده‌های شما به اتحادی قلبی با خدا نائل آمده و زادگاه شادی و صلح ابدی بشری خواهند شد.

عزیزان! در اصل انسانها بگونه‌ای آفریده شده‌اند تا روح و جسمشان در برابر عشق راستین خدا واکنش نشان داده و یگانگی را بتصویر بکشند. اما امروز انسانهای بیشماری با جهالت در مورد چگونگی وجود روح، بر روی زمین زندگی می‌کنند. یعنی اینکه از شکل‌گیری شخصیت که زمینه‌ای است برای استقرار متمرکز بر عشق راستین خدا از جانب روح، آگاهی ندارند.

هر فرد برخوردار از ذاتی سالم خواهان حرکت یکباره‌ی مردم به قصر پادشاهی صلح است. زیرا انسانها فرزندان خدا بوده، در تصور او آفریده شده‌اند و از استعداد نهانی فاقد درگیری روح و جسم، و برپا کننده سرچشمه‌ی اتحاد راستین برخوردار می‌باشند.

امکان تضاد و ناسازگاری در درون خدا، آن وجود مطلق، وجود ندارد. خدا وجودی بی‌طرف دربرگیرنده‌ی طبیعت درونی مذکر و طبیعت درونی مؤنث می‌باشد، در عین حال وجودی است که در آن طبیعت درونی مذکر در مقام فاعلی است. این نکته می‌تواند با ساختار دوگانه‌ی روح و جسم بشری مقایسه شود.

خدا وجودی مطلق همراه با اتحادی تمام عیار می‌باشد. به همین علت، منطقی است که بگوئیم انسانهایی هم که آفریده شده‌اند تا تجسم خدا، پادشاه بزرگ تمامی آفرینش، باشند از استعداد نیل به اتحاد کامل روح و جسم برخوردار هستند. با این همه، انسانها در نتیجه‌ی سقوط، استاندارد هماهنگی و اتحاد بین روح و جسم را از دست دادند و در باتلاق ناسازگاری و تضاد زیستند.

در طول تاریخ عشق خدا برای نجات انسانهای سقوط کرده از طریق آشکاری مذاهب ابراز شده است. در دنیائی با حکومت نیروی پلیدی، غیرممکن است که يك زندگی با حاکمیت کامل روح بر جسم را پیش گرفت. به همین خاطر خدا اجازه داد تا مذاهب متناسب با اوضاع، فرهنگ، محیط و شرایط منطقه‌ای هر عهد طلوع کنند.

سهم ما انسانها این بود که با پیروی از تعالیم مذاهب راه زندگی متمرکز بر روح را با استواری پیشقدم بشویم. ما چگونگی قطع علائق (دنیوی) و متمرکز کردن امیدمان به دنیای ابدی را آموخته‌ایم. بعنوان مثال در مسیحیت هیچ تعلیم و آموزشی را مشاهده نمی‌کنیم که به ما از تمرکز بر دنیای واقعی سخن بگوید. مسیحیت به مردم آموزش نمی‌دهد تا خودخواه باشند آنچنانکه بخوبی بخورند و بخوبی در این دنیا زندگی کنند. بلکه همواره بر صلح در دنیای روح تاکید می‌کند. "پادشاهی بهشتی در قلب شما است" یکی از جمله تعالیم مذهبی است. مفهوم "پادشاهی بهشتی" اشاره به وفور و قدرت دنیوی نیست. این تعلیم در بودیست: "در تمامی بهشت و زمین، تنها من موجود با عزت هستم" را نیز می‌توان در همین زمینه درک کرد.

ممکن است که روش و متد هر مذهبی با دیگر مذاهب تفاوت داشته باشد ولی ماموریت تمامی آنها تقویت بخشیدن به امید و آرزوی بشری، هدایت آنها در بررسی خودشان و پیش گرفتن زندگی است که در آن روح بر جسم تسلط داشته باشد.

خدا اینچنین از طریق مذاهب به مدت شش هزار سال مشیت خود را به پیش برده است ولی تا بحال هیچ رهبر مذهبی یا فردی عالم و آگاه وجود نداشته است که بتواند چگونگی غلبه بر ناسازگاری روح و جسم را تعلیم داده، اتحاد و صلح ابدی را به ارمغان آورد. هیچ کسی نتوانست به ما آموزش بدهد که ما برای غلبه‌ی کامل بر جسم متمرکز بر روح به چه چیزی نیاز داریم. کسی نتوانست به ما نشان بدهد که در کجا می‌توانیم استاندارد صلح را بیابیم. هیچ کسی ما را به نقطه‌ی اتحاد روح و جسم هدایت نکرد، جائیکه والدین بشکل ابدی با هم یگانه شوند، جائیکه شوهران و زنان بشکل ابدی با یکدیگر یکی شوند، جائیکه برادران و خواهران بطور ابدی با یکدیگر متحد شوند، جائیکه والدین و فرزندان بطور ابدی یکی شده و تمامی بستگان فرد نیز متحد و یگانه شوند.

اما اکنون زمان چنین چیزی فرا رسیده و دوره‌ی انتظار خدا نیز به پایان رسیده است. عهدی را که امروز ما در آن زندگی می‌کنیم آخر زمان نهائی در میان تمامی آخر زمانهای تجربه شده در طول تاریخ است. خدا دیگر بیش از این نمی‌تواند مشیت رستگاری بشری را به تعویق بیندازد. زیرا والدین راستین، یعنی کسانی که بهشت و زمین بر آنها امید بسته و مدتها در انتظارشان بوده‌اند بر روی زمین نمایان شده‌اند. آنها تمامی مسئولیتها را بعهده گرفته و بطور موفقیت آمیزی تمامی مشیت بازسازی را به اتمام می‌رسانند. آنها در حال تاسیس نظم عشق راستین در این دنیای درگیر شده در هرزگی و هرج و مرج هستند.

عزیزان، گفته شده است که “کسانی متبرک هستند که باور داشته باشند.” رورند مون و من، حاملان این حقیقت الهی، والدین راستین هستیم. اندیشه‌های والدین راستین آشکار شده توسط رورند مون، تنها اندیشه‌ی منظم نوید دهنده‌ی صلح بشری است. دمکراسی و کمونیسم همگی شکست خورده‌اند و تنها اندیشه‌ی غالب “فلسفه‌ی زیستن برای دیگران” می‌باشد. بعبارت دیگر تنها “ایدئولوژی پدر بهشتی” متمرکز بر عشق راستین، صلاحیت به ارمغان آوردن زندگی ابدی را دارد. راه دیگری برای ما وجود ندارد جز اینکه خود به این حقیقت نائل شویم که هر کدام از ما بعنوان زوج متقابل خدا از ارزشی حتی بالاتر از خود خدا برخوردار هستیم و باید برای این واقعیت مسلم آواز ستایش سر بدهیم. این درک نفس تنها جایگاهی است که ما می‌توانیم با دنیای صلح، زندگی ابدی در پادشاهی بهشتی بر روی زمین در دنیای روح، مرتبط شویم. شوهرم و من در مقام والدین راستین بشری تمامی دنیای روح را متحد ساخته‌ایم. ما نه تنها از جانب مؤسسن چهار مذهب بزرگ جهانی – عیسی، بودا، کنفوسیوس و محمد- بلکه همچنین از جانب صد و بیست نفر حواریون اصلی مذاهب پیام دریافت می‌کنیم. آنها بدنال آموزش تعالیم شوهرم و من، اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ، طی سمیناری در دنیای روح اقدام به ارسال پیام کرده‌اند. آنها در برابر والدین راستین سرشار از امید و قدردانی هستند. حتی رهبران کمونیست از گوشه و کنار دنیا، آنهائیکه به دنیای روح رفته‌اند، مانند مارکس و لنین که براساس فرمان والدین راستین سمینار اصل الهی را به اتمام رسانده‌اند، پیامهای اشباع شده از اشک ندامت و زاری عمیق ارسال می‌کنند. آنها تنها يك امید دارند، و آن این است که پیروانشان بر روی زمین هر چه سریعتر تعالیم والدین راستین، رورند سان میانگ مون را پذیرفته و خودشان را برای زندگی ابدی آماده کنند.

این پیامها حاوی اندرزهایی از این دست هستند که مردم نباید وقت بسیار با ارزش خودشان را بر زندگی گذرای زمینی تلف کنند بلکه باید هوشیارانه خود را برای زندگی در دنیای روح آماده کنند، در جائیکه مردم پس از جدائی از بدنهای جسمی خود با یکدیگر در ابدیت خواهند زیست. این موضوع به چه معنا است؟

نخست، به این معنا است که تمامی مردم - اعم از مرد و زن، بزرگ و کوچک، بالا و پائین- باید به این حقیقت صریح ایمان داشته باشند که خدا واقعاً زنده بوده و در حال انجام خواستش می‌باشد. ما نباید فقط در تصورات خودمان به او ایمان داشته باشیم. او با چشمانی مشتعل و درخشان هر گام و هر حرکت ما را زیر نظر دارد. او منتظر روزی است که انسانهایی که آغوش او را ترك گفته و بسوی شیطان رفته بودند، توبه کرده و به آغوش او بازگردند. او تصویری را ترسیم می‌کند که حاکی از بازگشت همراه با اشک توبه‌ی پسری ولخرج به آغوش پدرش می‌باشد که زمانی آغوش او را ترك گفته بود. تقاضای او این است که مردم با ملازمت به والدین راستین به آنها آرامش بدهند، کسانی که هنوز بر روی زمین برای بازسازی انسانها در راه اشک و عرق و خون گام برمی‌دارند. امید خدا این است که مردم با قلبی جدی اظهارهای آخر زمان او را دریافت کرده و اشتباهات زندگی خود را تصحیح نموده و يك زندگی را پیش گیرند که هرگز در آینده غیبه نخورند.

دوم، این خطاری است مبنی بر اینکه ما باید وجود دنیای روح را بعنوان يك حقیقت بپذیریم و تمامی جنبه‌های زندگی خودمان را با توجه به قوانین بهشتی سمت و جهت بدهیم. این سخنان صریح و تند از ما می‌خواهد تا به کشف نفس و شخصیتی والا پرداخته، در پی طبیعت فاعلی برتری بوده و بر روی زمین يك دنیای صلح را مستقر کنیم.

خدا ناظر ما است، دهها هزار نفر از فرزانتان و روحانیان به همراهی اجدادتان از نزدیک ناظر زندگی روزانه‌ی شما هستند. با آگاهی جدی از این موضوع، چگونه می‌توانید برخلاف قوانین بهشتی گام بردارید؟ بزودی تجربیات روحی شما نیز آغاز خواهد شد. زمان آن فرا می‌رسد که اجداد شما بسیج می‌شوند تا بطور مستقیم زندگی شما و حتی افکار شما

را زیر نظر داشته و سمت و جهت بدهند. مقدسین بسیاری از نهضت هماهنگ، کسانی که به تعالیم همسر و من ایمان داشته و از آن پیروی می‌کنند چنین سطحی از زندگی را تجربه می‌کنند.

هفت میلیون برادر و خواهر سرزمین دوست داشتند! هفتاد میلیون نفر در سراسر دنیا و هفتصد میلیون زوج برکت گرفته در دنیای روح! شما براستی متبرک هستید، زیرا می‌توانید در عهد تاریخی و مشیت شده‌ای زندگی کنید که در آن ناجی، والدین راستین بشریت بر روی زمین ظهور کرده‌اند، زمانیکه شمال و جنوب کره نه با توسل به اسلحه بلکه با عشق و حقیقت یکی خواهند شد، زمانیکه تمامی حوزه‌های مذهبی دنیا تحت تعالیم والدین راستین یکی خواهند شد، و زمانیکه اجداد ما و مقدسین در دنیای روح برای ایجاد ارتباط مستقیم با ما و زیستن با ما به روی زمین خواهند آمد.

مایلم هستم تا با این درخواست سخنان خودم را به پایان برسانم، که تمامی بشریت باید مسئولیت تاسیس يك دنیای صلح آمیز، در ورای مرزهای نژادی، عقیدتی و ملی را به انجام برسانند، مسئولیتی که برای انجام آن فراخوانده شده‌اید. دعا می‌کنم که برکات بی حد و حصر خدا بر خانواده و کشورتان سرازیر شود.

متشکرم.